

بازنمایی ایران در مطبوعات غرب: تحلیل انتقادیِ گفتمان «نیویورک تایمز»، «گاردین»، «لوموند» و «دی ولت»

دکتر کاظم معتمدنژاد*

دکتر سیدمحمد مهدی زاده طالشی**

تاریخ دریافت: ۸۴/۱۲/۲۳

تاریخ پذیرش: ۸۶/۴/۲۴

چکیده

مقاله‌ی حاضر، گزیده‌ای از یک تحقیق دانشگاهی است که به منظور فهم و نقد گفتمان و ایدئولوژی پنهان و ژرف تأثیرگذار بر «عمل رسانه»‌های غرب، به بررسی و تحلیل انتقادیِ گفتمان چهار روزنامه نیویورک تایمز، گاردین، لوموند و دی‌ولت می‌پردازد. رویکرد نظری اتخاذ شده در تحقیق، ایدئولوژی و گفتمان شرق‌شناسی به

* عضو هیأت علمی گروه ارتباطات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی
** عضو هیأت علمی گروه ارتباطات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی.

عنوان نظام بازنمایی شرق در غرب است. نتایج به دست آمده حاکی از آن است که «تروریسم» و «بنیادگرایی اسلامی»، کلیشه‌های شمایل انگارانه اصلی هستند که توسط مطبوعات غرب مورد استفاده قرار می‌گیرند. این دو کلیشه در واقع اسلام و ایران را در رسانه‌های غربی، به عنوان تهدید علیه صلح، دموکراسی و مدرنیزاسیون بازنمایی می‌کنند. تحویل یا تقلیل مستمر ایران به نوعی تهدید مضاعف تحت عنوان بنیادگرایی اسلامی و تروریسم بین‌المللی، این کشور را بیش‌تر از «دیگران» دیگر برای غرب و سایر نقاط جهان، خطرناک جلوه می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: ایدئولوژی، گفتمان، بازنمایی، سیاست بازنمایی، شرق‌شناسی، پسامدرنیسم، مطالعات پسااستعماری، تحلیل انتقادی گفتمان، بنیادگرایی، تروریسم، رسانه‌ای کردن.

مقدمه

شرقی‌ها و به ویژه مسلمانان، همواره به عنوان «دگر» یا غیرخودی غرب، به تصویر کشیده شده‌اند. در سفرنامه‌ها، داستان‌سرایی‌ها و متون ادبی غربیان، شرقی‌ها وحشی، غیرمتمدن، بی‌بهره از خرد، عقب‌مانده و موجوداتی شهوانی و سرزمین‌های شرقی، به عنوان نقاط تاریک و ناشناخته، تعریف شده‌اند که قابل شناسایی و کشف هستند و باید در راستای رسالت تاریخی تمدن‌گستری غرب، متمدن و امروزی شوند!!

در قالب گفتمان شرق‌شناسی، همه این کلیشه‌های تاریخی و فرهنگی، رنگ و بوی علمی پیدا کرده و کرسی‌های مطالعاتی دانشگاه‌ها را به خود اختصاص داده است. این چنین، دانش و قدرت در گفتمان شرق‌شناسی به هم پیوند خورده است تا موقعیت فرادستی غرب و فرودستی شرق، تداوم یابد و بازتولید شود.

امروزه به مدد رسانه‌های جمعی، این گونه بازنمایی‌های شرق‌شناسانه، بسط و گسترش و پیچیدگی‌های بیش‌تری یافته است و رسانه‌ها سعی می‌کنند معانی مرجح (ترجیحی) شان را بر افکار و اندیشه‌ها مسلط گردانند؛ معانی‌ای که مبتنی بر کلیشه‌های تاریخی و فرهنگی و در امتداد حفظ روابط قدرت چیره‌دستانه غرب است. انگاره‌سازی‌های منفی از شرقی‌ها اگرچه ریشه‌های تاریخی طولانی دارد و پس از شروع مبارزات ضداستعماری ملل تحت‌سلطه در

سرزمین‌های شرقی و اسلامی فزونی یافته است، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و پایان جنگ سرد که اسلام و مسلمانان بیش‌تر از دیگران دیگر، به عنوان دشمن و تهدیدی برای غرب و جهان به اصطلاح متمدن معرفی شدند، شدت گرفته است. انقلاب اسلامی به عنوان انقلابی ارتجاعی و فئاتیکی و نظام جمهوری اسلامی به عنوان نظامی بنیادگرا، متعصب و خشونت‌طلب، بازنمایی شد. از آن زمان تاکنون، ایران تحت‌عناوین اسلام‌گرا، افراطی، تروریست، دشمن، تهدیدی برای غرب و صلح جهانی و... مورد حمله قرار گرفته و می‌گیرد.

در مطالعات انتقادی و ارتباطی «بازنمایی»^(۱)، تولید معنا از طریق چارچوب‌های مفهومی و گفتمانی تعریف می‌شود. آن چه ما واقعیت می‌نامیم، خارج از فرایند «بازنمایی» نیست. البته این بدان معنا نیست که هیچ جهان مادی واقعی وجود ندارد، بلکه مهم این است که به آن جهان مادی واقعی، باید معنایی داده شود. استوارت هال می‌گوید هیچ چیز معناداری خارج از گفتمان^(۲) وجود ندارد؛ لذا مطالعات رسانه‌ای وظیفه‌اش سنجش شکاف میان واقعیت و بازنمایی نیست، بلکه تلاش برای شناخت این نکته است که معانی چگونه از طریق رویه‌ها و صورت‌بندی‌های گفتمانی تولید می‌شود (Calvert & Lewis, 2002: 200).

گفتمان، نوعی زبان یا نظام بازنمایی است که از لحاظ سیاسی و اجتماعی بسط می‌یابد تا مجموعه‌ای منسجم از معانی را دربارهٔ یک حیطهٔ موضوعی مهم، تولید و توزیع کند. این معانی در خدمت آن بخش از جامعه عمل می‌کند که گفتمان از درون آن سرچشمه گرفته است و از طریق عملکرد ایدئولوژیکی‌اش تلاش می‌کند آن معانی را به عقل سلیم^(۳) مبدل سازد.

با توجه به تأثیر قدرتمند عمل بازنمایی، توسعه و گسترش مدل‌ها و الگوهای انتقادی برای رفتن به فراسوی صرف طبقه‌بندی آن‌ها ضروری است تا قادر شویم فرایندی که واسطه بین واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی و بازنمایی آن‌ها می‌شود را بررسی و توصیف کنیم. این الگو، «مدل ژرف»^(۴) است که از متفکران منتقد اقتباس شده است. متفکران بزرگ، از کارل مارکس تا زیگموند فروید و از رولان بارت تا استوارت هال، «مدل‌های ژرف و عمیقی» برای تحلیل

1- Representation

2- Discourse

3- Common sense

4- Deep Model

فرایندهای سیاسی، اجتماعی و روانی عرضه کرده‌اند.

با توجه به این مدل‌های عمیق و ژرف، می‌توان اصطلاح «عمل رسانه»^(۱) را به عنوان چارچوب توصیف فعالیت‌های آن چه در غرب، نهادهای «دلالت‌گر» (هال) یا صنایع سازنده آگاهی (انزن برگر) نامیده می‌شود، پیشنهاد کرد؛ نهادها و صنایعی از قبیل و سایل ارتباط جمعی که به کسب اجماع هژمونیک کمک می‌کنند.

عمل رسانه‌ها، بازنمایی امور پنهان و نهفته یا باورها، ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌هاست؛ اما به منظور حفظ و تأمین اجماع و تظاهر به انتخاب «آزاد»، فعالیت‌هایش را پوشیده نگه می‌دارد یا ارزش‌ها و ساختارهای بنیادین را پنهان می‌سازد. ساختارهای بنیادین، همان ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌ها هستند که پنهان می‌مانند و درست و صحیح فرض می‌شوند و به بیان دیک هبداج، در گفتار روزمره و در قالب عقل سلیم، اشاعه می‌یابند (Naficy, 1995: 120).

«سؤال و مسأله اصلی تحقیق این است که ایران در چهار روزنامه نیویورک تایمز، گاردین، لوموند و دی‌ولت چگونه بازنمایی می‌شود و ایدئولوژی و گفتمان ژرف و پنهان تأثیرگذار بر «عمل رسانه‌ها»ی مورد بررسی در انگاره‌سازی از ایران چیست؟

چارچوب مفهومی و نظری

پیش‌فرض اساسی تحلیل انتقادی گفتمان، فهم و نقد قدرت، سلطه و نابرابری است و بدون نظریه‌های پیچیده و پیشرفته، چنین فهم و نقدی ممکن نیست. مهم‌ترین نظریه‌ای که بنا به اذعان ون‌دایک به کار تحلیل‌گر انتقادی گفتمان می‌آید، نظریه و مفهوم «بازنمایی» برای تحلیل روابط پیچیده بین سلطه و گفتمان است. براین اساس، چارچوب مفهومی و نظری این تحقیق، گفتمان و ایدئولوژی «شرق‌شناسی» به عنوان نظام بازنمایی شرق در غرب است که شرق و به‌ویژه جهان اسلام را به عنوان «دیگر» یا غیرخودی غرب، بازنمایی می‌کند و چون فهم شرق‌شناسی به عنوان «نظام بازنمایی»، در گرو فهم و درک مفاهیم تئوریک «بازنمایی»، «گفتمان» و «ایدئولوژی» است، ابتدا به این مفاهیم نظری پرداخته می‌شود.

بازنمایی، گفتمان و ایدئولوژی

«بازنمایی»، تولید معنا^(۱) از طریق چارچوب‌های مفهومی و گفتمانی است. هال می‌گوید هیچ چیز معناداری خارج از گفتمان وجود ندارد و وظیفه مطالعات رسانه‌ای، سنجش شکاف میان واقعیت و بازنمایی نیست، بلکه تلاش برای شناخت این نکته است که معانی به چه نحوی از طریق رویه‌ها و صورت‌بندی‌های گفتمانی تولید می‌شود. از دیدگاه هال، ما جهان را از طریق بازنمایی می‌سازیم و بازسازی می‌کنیم (Calvert & Lewis, 2002:200).

ارتباط بازنمایی با زندگی و تجربه مردم در جهان اجتماعی، پیچیده است اما بازنمایی‌ها برای مردم واقعی، دارای پیامدهای واقعی است. ریچارد دایر بر این نکته تأکید می‌کند که نحوه برخورد با گروه‌های اجتماعی، در بازنمایی فرهنگی، بخشی از این نکته است که با آن‌ها در زندگی واقعی به چه نحو برخورد شود؛ چرا که فقر، آزار و اذیت و تبعیض، توسط بازنمایی استحکام می‌یابد و نهادینه می‌شود (Calvert & Lewis, 2002: 199).

اندیشمندان فمینیست و پسااستعماری، انسجام نظام گفتمانی را صرفاً آثار قدرت و سلطه می‌دانند نه چیزی دیگر. بدین ترتیب، این اندیشمندان، مفهوم سیاست بازنمایی^(۲) را توصیه می‌کنند. سیاست بازنمایی، روابط قدرت در روندهای دلالت و بازنمایی را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این سیاست، یک پرسش راهبردی دو بخشی اهمیت دارد: بازنمایی‌های چه کسانی حاکم می‌شود؟ چه کسی امکان (اقتدار) بازنمایی حقیقت را دارد؟ پرسش را طور دیگری مطرح می‌کنیم. چه کسانی باید به سکوت کشانده شوند تا این بازنمایی‌ها غالب شوند؟ صدای چه کسانی باید قطع شود تا آن‌ها غالب شوند؟ سیاست بازنمایی، بر آثار مادی قدرت گفتمانی^(۳) تأکید می‌ورزد (یتمن، ۱۳۸۱: ۴۳).

یکی از راهبردهای سیاست بازنمایی، کلیشه‌سازی^(۴) است که مردم را تا حد چند خصیصه یا ویژگی ساده، فرو می‌کاهد. چهار بُعد کلیشه‌سازی چنین است: ۱. ساخت دیگربودیا غیریت و طرد؛ ۲. کلیشه‌سازی و قدرت، ۳. نقش تخیل و ۴. بت‌وارگی (فتیشیسم)^(۵) (Hall, 2003:257).

1- Meaning

2- The Politics of Representation

3- Discursive Power

4- Stereotyping

5- Fetishism

کلیشه‌سازی، راهبرد تقسیم کردن را به کار می‌گیرد و ویژگی‌های «به‌هنجار» و «قابل قبول» را از نابه‌هنجار و غیرقابل پذیرش جدا می‌سازد. سپس هر چیزی را که در درون به‌هنجار و قابل قبول ننگند و متفاوت باشد، طرد می‌کند. کلیشه به طور نمادین، مرزها را مشخص می‌سازد و هر چیزی را که [به «ما»] تعلق ندارد طرد می‌نماید. کلیشه‌سازی، نوعی مرز نمادین را میان «نرمال» و «منحرف»، «قابل قبول» و «غیرقابل قبول» و «ما» و «دیگری» معین می‌سازد. کلیشه‌سازی، پیوند دادن یا متحد ساختن همه «ماها»یی را که نرمال هستند، در یک اجتماع تخیلی فراهم می‌کند و همه «آنها» - یعنی دیگران - را که به گونه‌ای متفاوت هستند، فراسوی حد و مرز، به تبعید نمادین می‌فرستد. ماری داگلاس استدلال می‌کند که همه چیزهایی که خارج از محدوده باشد، آلوده، خطرناک و تابو فرض می‌شود (Hall, 2003: 258).

دیگر این که کلیشه‌سازی در جایی شکل می‌گیرد که نابرابری‌های آشکار و ناموجه قدرت وجود دارد. قدرت، معمولاً گروه‌های زیردست و طرد شده را هدف می‌گیرد. طبق دیدگاه دایر، یکی از جنبه‌های قدرت، همانا قوم‌مداری است.

فوکو، کلیشه‌سازی را نوعی بازی قدرت / معرفت^(۱) می‌نامد. کلیشه‌سازی، مردم را طبق هنجارها طبقه‌بندی و افراد طرد شده را به عنوان «دیگری» یا غیرخودی، فرض می‌کند. کلیشه‌سازی، شیوه مرسوم گروه‌های حاکم است که تلاش می‌کنند کل جامعه را طبق دیدگاه نظام ارزشی، احساسات و ایدئولوژی خود، شکل دهند. این جهان آن قدر برای گروه‌های حاکم خوب است که آن را به همان گونه‌ای که برایشان به نظر می‌رسد، بر همگان «طبیعی» و «اجتناب‌ناپذیر» جلوه می‌دهند.

در خصوص نحوه‌ی بازنمایی از طریق زبان، سه رهیافت وجود دارد: «بازتابی»^(۲)، «تعمّدی»^(۳) و برساخت‌گرا.^(۴) در رهیافت بازتابی، فرض بر این است که معنادر شئی، شخص یا ایده یا رویداد در جهان واقعی نمود می‌یابد و در این بین، زبان همانند آینه عمل می‌کند تا معنای واقعی را همان گونه که در جهان (هستی) وجود دارد، بازتاب دهد.

رهیافت تعمّدی استدلال می‌کند که این مؤلف است که معنای منحصر به فرد خود را از طریق زبان، تحمیل می‌کند. واژه‌ها همان معنا را می‌دهد که نویسنده یا گوینده مدنظر داشته است.

سومین رویکرد، قایل به ماهیت اجتماعی و عمومی زبان است. این رویکرد قبول دارد که نه چیزها به خودی خود و نه کاربران زبان به تنهایی نمی‌توانند معنا در زبان را تثبیت کنند، چیزها معنا ندارند، ما معنا را با استفاده از نظام‌های بازنمایی، می‌سازیم. از این رو، به آن، رویکرد برساخت‌گرا می‌گویند. طبق این رویکرد، این جهان مادی نیست که حاوی و ناقل معناست؛ بلکه این سیستم زبان است که ما برای ارایه مفاهیم خود استفاده می‌کنیم. این بازیگران زبان هستند که از سیستم‌های مفهومی و فرهنگی و سایر سیستم‌های زبانی و بازنمایی دیگر جهت ساخت معنا استفاده می‌کنند تا بدین وسیله جهان را معنادار سازند.

رهیافت برساخت‌گرا دارای دو رویکرد «نشانه‌شناختی»^(۱) و «گفتمانی» است. میان رویکرد نشانه‌شناختی و گفتمانی، شباهت‌ها و تفاوت‌های عمده‌ای وجود دارد. یکی از تفاوت‌های مهم میان این دو آن است که رویکرد نشانه‌شناختی، به چگونگی تولید معنا از طریق بازنمایی و زبان توجه دارد. در حالی که رویکرد گفتمانی، بیش‌تر ناظر به تأثیرات و پیامدهای بازنمایی، یعنی سیاست‌های آن است. این رویکرد، گذشته از آن که بررسی می‌کند زبان و بازنمایی چگونه معنا تولید می‌کنند، به دانش یا معرفتی که تولید یک نوع گفتمان خاص است، ارتباط گفتمان با قدرت، تنظیم عملکرد یا رفتار توسط گفتمان، شکل دادن به هویت‌ها یا ذهنیت‌ها [توسط گفتمان] و... نیز می‌پردازد. در رویکرد گفتمانی، همیشه تأکید بر خاص بودن تاریخی یک شکل یا رژیم خاص بازنمایی است: تأکید بر زبان به عنوان یک مسأله عام وجود ندارد، بلکه بر زبان‌های خاص یا معانی و نحوه به کارگیری آن‌ها در زمان‌ها و مکان‌های خاص [تأکید] می‌شود. (Hall, 2003: 42).

یکی از متفکران رویکرد گفتمانی بازنمایی، میشل فوکو است. مطالعه فوکو در مقایسه با فردیناندو سوسور، بیش‌تر زمینه تاریخی دارد تا نشانه‌شناختی. روابط قدرت و نه روابط معنا،

دغدغه اصلی او بود. منظور فوکو از گفتمان، مجموعه‌ای از گزاره‌ها یا عبارات است که زبانی را - و شیوه‌هایی را برای ارائه دانش - درباره یک مضمون خاص در یک دوره تاریخی معین به وجود می‌آورد. گفتمان، تولید دانش از طریق زبان است، اما از آن‌جا که همه رویه‌های اجتماعی^(۱) معنی به وجود می‌آورند و معانی هم به هر آن چه ما انجام می‌دهیم، شکل می‌دهند و بر آن (نحوه عملکرد یا رفتار) تأثیر می‌گذارند، پس رویه‌ها دارای جنبه گفتمانی هستند. شایان ذکر است که مفهوم گفتمان در این کاربرد، صرفاً یک مفهوم زبانی نیست، [بلکه] درباره زبان [گفتار] و عمل است و تلاش می‌کند به تمایز میان آن چه انسان می‌گوید (زبان) و آن چه انجام می‌دهد (رویه یا عمل) فائق آید.

فوکو به روابط میان دانش و قدرت و نحوه کارکرد قدرت، درون آن چه که او آن را تشکیلات نهادی و فناوری‌های آن نامید، توجه داشت. در این رویکرد، دانش به طور تفکیک‌ناپذیری اسیر روابط قدرت است، چرا که همیشه برای نظم بخشیدن به رفتارهای اجتماعی، در عمل به کار گرفته می‌شود. بحث روابط میان گفتمان، دانش و قدرت، مظهر تحول قابل توجهی در رویکرد ساختارگرایانه نسبت به «بازنمایی» است.

گفتمان، شبیه چیزی است که جامعه‌شناسان آن را «ایدئولوژی» می‌نامند: مجموعه‌ای از عبارات یا اعتقادات که معرفت و شناختی را به وجود می‌آورد که در خدمت منافع گروه یا طبقه خاصی عمل می‌کند. (هال، ۱۳۸۲: ۳۸).

همه نظریه‌پردازان فرهنگی و انتقادی، با این دشواری حاد نظری روبه‌رو بوده‌اند که آیا [برای صورت‌بندی نظریه‌های خود] باید به آثاری متکی باشند که پیرامون مفهوم ایدئولوژی شکل گرفته‌اند، یا به آثاری که از مفهوم گفتمان نشأت گرفته‌اند. (میلز، ۱۳۸۲: ۴۱).

در تحلیل انتقادی گفتمان، ایدئولوژی به عنوان یک جنبه مهم ایجاد و حفظ روابط قدرت نابرابر فرض می‌شود. اگرچه تاکنون هیچ‌کس تعریف کافی و واحدی از ایدئولوژی به دست نداده است، در بحث ما، آن تعریفی مورد مذاقه قرار می‌گیرد که ایدئولوژی را به عنوان «نظام بازنمایی» و در پیوند با روابط (مناسبات) قدرت و سلطه^(۲) می‌داند. لویی آلتوسر در کتاب «برای مارکس» ایدئولوژی را بنا به تعبیر خویش، نظام‌های بازنمایی می‌خواند که از مفاهیم

انگاره‌ها، اسطوره‌ها یا تصاویری ساخته می‌شود که مردان و زنان در آن‌ها در روابط خیالی‌شان در کنار شرایط واقعی هستی، زندگی می‌کنند. طراحی ایدئولوژی‌ها هم‌چون «نظام‌های بازنمایی» به این معناست که به ماهیت ذاتاً گفتمانی و نشانه‌شناختی آن‌ها اذعان می‌شود. نظام‌های بازنمایی، نظام‌های معنایی هستند که از رهگذر آن‌ها جهان را برای خود و دیگران، بازنمایی می‌کنیم (Hall, 1991: 101).

جان تامپسون، مطالعه «ایدئولوژی» را مطالعه روش‌هایی می‌داند که طی آن‌ها، «معنا» به خدمت استقرار و حفظ روابط «سلطه» در می‌آید. ایدئولوژی، معنا در خدمت قدرت است. به عبارتی، تحلیل ایدئولوژی، عمدتاً به روش‌هایی توجه دارد که طی آن، صور نمادین^(۱) با روابط قدرت در تقاطع‌اند.

اگر بازنمایی را تولید معنا از طریق چارچوب‌های مفهومی و زبانی تعریف کنیم، تامپسون معنا در چارچوب ایدئولوژی را در خدمت روابط قدرت و سلطه می‌داند. لذا تامپسون نیز ایدئولوژی را «نظام بازنمایی» و کار ویژه‌ی اساسی آن را استقرار و استمرار روابط قدرت و سلطه می‌داند.

تئون ون دایک، ایدئولوژی را اساس بدیهی بازنمایی‌های مشترک اجتماعی اعضای یک گروه می‌داند. یعنی ایدئولوژی، بر قضاوت‌های اجتماعی و آن‌چه که اعضای گروه، درست یا غلط می‌پندارند تأثیرگذار، است. برای نمونه، ایدئولوژی، بازنمایی «خود» و «دیگری» یا «ما» و «آن‌ها» را شامل می‌شود که قطبی شده یا دوانگاری متضاد است. مثبت جلوه دادن خود و منفی جلوه دادن دیگری به صورت منفی، بر عقاید و نگرش‌های «ما» درباره «آن‌ها» در قلمرو اجتماعی تأثیر بسیار می‌گذارد.

ون دایک می‌نویسد: ایدئولوژی و دیگر بازنمایی‌های اجتماعی ذهن، جنبه اجتماعی دارد؛ زیرا به لحاظ اجتماعی، مشترک است. همه بازنمایی‌هایی که به طور معمولی و روزمره در گفتمان (متن) و دیگر کردارهای اجتماعی مفروض گرفته می‌شود، به لحاظ اجتماعی مشترک است؛ لذا تحلیل ایدئولوژیکی، تحلیلی در سطح انتزاعی است، نه در سطح شناخت فردی (ون دایک، ۱۳۸۲: ۳۱۰).

به نظر ون دایک، عمده‌ بار معنایی ایدئولوژی در زبان، از طریق «شناخت اجتماعی»^(۱) یعنی باورها و ارزش‌های مشترک اجتماعی شکل می‌گیرد. شناخت اجتماعی، واسطه و میانجی بین سطوح خرد و کلان جامعه، بین گفتمان و عمل و بین فرد و گروه است. شناخت اجتماعی، اگر چه در اذهان افراد شکل می‌گیرد، اما سرشتی اجتماعی دارد، زیرا با اعضای گروه، آمیخته و عجین شده است و کنش و تعامل اجتماعی را کنترل می‌کند و شالوده‌ سازمان اجتماعی و فرهنگی جامعه را به عنوان یک کل شکل می‌دهد.

ون دایک با اذعان به این امر که، ایدئولوژی‌ها قرینه شناختی قدرت هستند، تأکید می‌کند معیار اعتبار ایدئولوژی، صدق آن نیست، بلکه کارایی اجتماعی آن است: ایدئولوژی‌ها باید به بهترین نحو در راستای تأمین منافع کلیت گروه عمل کنند. البته به این ترتیب، ایدئولوژی‌ها، فارغ از صدق و کذب‌شان، آن چه را گروه‌ها معمولاً باورهای صادق می‌پندارند، کنترل و تعیین می‌کنند. ایدئولوژی‌ها تنها دانش را کنترل نمی‌کنند، بلکه خصوصاً نظام باورهای ارزشی (نگرش‌ها) مشترک میان گروه‌ها در مورد مسایل اجتماعی را نیز تحت کنترل خود دارند. ایدئولوژی‌ها، «بازنمایی»های ذهنی هستند که اساس شناخت اجتماعی، یعنی دانش و نگرش‌های مشترک میان همه اعضای یک گروه را می‌سازند؛ یعنی آن که در کنار کارکرد اجتماعی هماهنگ‌کننده، آن‌ها در سازمان‌دهی باورها، کارکرد شناختی نیز دارند: در یک سطح بسیار کلی اندیشه، ایدئولوژی‌ها به مردم می‌گویند که «موضع» آن‌ها چیست و در مورد موضوعات اجتماعی، چه نظری باید داشته باشند (ون دایک، ۱۳۸۲: ۱۳۱-۱۳۲).

با تعریف گفتمان و ایدئولوژی به عنوان «نظام بازنمایی»، گفتمان شرق‌شناسی، یکی از نمونه‌ها و مصداق‌های تاریخی و بارز بازنمایی «دیگری» است که در آن، غرب با ساختن یک «دیگر غیرخودی»، او را در طول تاریخ حذف، طرد و سرکوب کرده است.

شرق‌شناسی: بازنمایی سیاسی - فرهنگی جهان اسلام

یکی از بهترین نمونه‌های «رژیم حقیقت» و بازنمایی «دیگری»، گفتمان شرق‌شناسی است

که توسط ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی بررسی و نقد گردید. به عبارتی کتاب «شرق‌شناسی» اثر سعید شاید معروف‌ترین اثر در تشریح بعضی از کاربردهای عام مفهوم فوکویی گفتمان باشد. وی معتقد است بدون بررسی شرق‌شناسی به منزله یک گفتمان، نمی‌توان به درک اصول کاملاً نظام‌مندی نایل آمد که فرهنگ اروپایی به وسیله آن توانست شرق را از نظر سیاسی، جامعه‌شناختی، ایدئولوژیک و علمی، به گونه‌ای خلاق طی دوران پس از روشنگری، اداره و حتی تولید کند.

سعید به عنوان چهره شاخص مطالعات پسااستعماری، با اشاره به مناسبات قدرت و سلطه میان غرب و شرق، سیاست‌بازنمایی شرق در قالب گفتمان شرق‌شناسی را به عنوان نشانه‌ای از اقتدار اروپا و آمریکا بر شرق به نقد می‌کشد. «شرق‌شناسی»، به مثابه سیستمی از دانش‌ها و معلومات درباره شرق، بر اثر سرمایه‌گذاری مداوم به صورت شبکه‌ای در آمده است که شرق را برای شعور غربی، تصفیه می‌کند و همین سرمایه‌گذاری سبب شده است تا گزاره‌هایی که از دل شرق‌شناسی برآمده و وارد فرهنگ عمومی شده‌اند، هم چنان تکثیر یابند و واقعاً زادو ولد کنند.

سعید با اشاره به مناسبات قدرت و سلطه میان غرب و شرق، می‌نویسد: اعتقاد من این است که شرق‌شناسی به خصوص به عنوان نشانه‌ای از اقتدار اروپا و آمریکا بر شرق، قدرت و اهمیت بیشتری دارد تا به عنوان گفتمانی مقرون به حقیقت درباره شرق (که در شکل آکادمیک یا پژوهشی‌اش مدعی آن است) (سعید، ۱۳۷۱: ۱۷).

طبق استدلال سعید، غرب مجموعه پیچیده‌ای از تصورات و انگاره‌ها به عنوان «شرق»^(۱) تولید کرده است و از همین طریق فهم شرق از خودش را تعیین نموده است. مجموعه‌ای از آثار و نوشته‌های ادبی، تاریخی، علمی، سیاسی و غیره که در غرب تولید شد، «شرق» را تولید کرد تا آن ادبیات را در خود جذب کند. به نظر او اشکال مختلف معرفت شرق‌شناسانه در غرب، با نهادهای قدرت عجین بوده‌اند. شرق‌شناسی، همان گفتمان استعمار و امپریالیسم است؛ شرق به وسیله غرب «اختراع» شد نه «اکتشاف».

سعید، با بهره‌گیری از اندیشه‌ها و نظریات میشل فوکو، گفتمان شرق‌شناسی را عبارت

از نوعی سبک‌غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق می‌داند و براین باور است که رابطه و نسبت شرق و غرب، رابطه‌ی قدرت، سلطه و درجات مختلفی از یک برتری و تفوق پیچیده است. شرق‌شناسی، گفتمان «اروپا محور» و حذف و طرد دیگری است. در این گفتمان، اسلام به عنوان مجموعه‌ای از نقص‌ها، نارسایی‌ها و شکاف‌ها معرفی می‌شود. دیگرانی که سزاوار نادیده گرفته شدن، تنبیه و نداشتن حق حیات هستند و در مواقع ضروری، مورد مناسبی برای نسل‌کشی هستند. مهم‌ترین برداشت سعید از اندیشه‌های فوکو، متضمن این معناست که شرق‌شناسی نه تنها به دوام اسطوره‌ها، افسانه‌ها و پندارهای نادرست، مدد رسانده، بلکه تداوم روابط قدرت را نیز تضمین کرده است.

سعید، در مطالعه مربوط به تصویر کلیشه‌ای اروپائیان از شرق می‌نویسد: شرق‌شناسی بدون آن که کشورهای شرق را آن گونه که هستند، بازتاب دهد، گفتمانی است که فرهنگ اروپایی توانست به واسطه آن، شرق را از لحاظ سیاسی، اجتماعی، نظامی، ایدئولوژیکی، علمی و تخیلی، در دوران پس از روشنگری، اداره و کنترل و حتی تولید نماید. در چارچوب هژمونی^(۱) غرب نسبت به شرق، یک نوع ابژه دانش پدیدار شد. یک شرق پیچیده، مناسب برای مطالعه در بخش‌های آکادمی، برای نمایش در موزه‌ها، برای بازسازی در دفتر استعماری، برای توصیف نظری در رساله‌های مردم‌شناختی، بیولوژی، زبان‌شناختی و تاریخی و.... این نوع قدرت، با دانش و با رویه‌های چیزی که فوکو قدرت / دانش نامید، رابطه تنگاتنگ دارد (سعید، ۱۳۷۱: ۷۳).

بحث سعید درباره شرق‌شناسی، بسیار شبیه به بحث قدرت / دانش فوکوست: یک گفتمان، از طریق رویه‌های بازنمایی متفاوت، یک شکل دانش نژادپرستانه درباره «دیگری» (شرق) تولید می‌کند که به شدت در فعالیت‌ها و عمل‌کردهای قدرت [امپریالیسم] درگیر است.

سعید با توصیف شرق‌شناسی به عنوان نظام بازنمایی می‌پرسد: آیا می‌توان از پدیده‌ای، «بازنمایی» واقعی داشت؟ یا این که هر کدام از این قبیل بازنمایی‌ها، صرفاً بدین خاطر که بیان و نمایشی بیش نیستند، در مرحله نخست، در زبان و سپس در فرهنگ، مؤسسات و حال و هوای

سیاسی محیط یا شخصیتی که آن‌ها را بازنمایی می‌کند، احاطه شده‌اند. اگر این شق دوم صحیح باشد (که من فکر می‌کنم چنین است)، در آن صورت باید آماده‌گی پذیرش این حقیقت را نیز داشته باشیم که «بازنمایی» امور، مطلبی پیچیده است که با بسیاری از امور دیگر، در کنار «حقیقت»، در هم آمیخته و بافته شده است؛ در حالی که «حقیقت» نیز خود به نوعی، بازنمایی است. (سعید، ۱۳۷۱: ۴۸۶-۴۸۵).

در اندیشه سعید، اسلام، هسته اصلی گفتمان و ایدئولوژی شرق‌شناسی امروز است و به سرنوشت یا فرجام خاص آن در چارچوب ساختار عام شرق‌شناسی، همیشه به این صورت نگاه می‌شود که گویی در وهله اول، یک چیز یکپارچه است و سپس، با دشمنی و وحشت ویژه‌ای به آن نگاه می‌شود. به اذعان اندیشمندان، رسانه‌ها از جمله مطبوعات، در بازنمایی‌های کلیشه‌ای از اسلام و مسلمانان، نقش کانونی دارند و اسلام و مسلمانان، و بحث محوری اصلی و بسیاری از سیاست‌گذاران رسانه‌های جمعی غرب هستند. به عبارتی، رسانه‌ها، اسلام و مسلمانان را بیش‌تر از «دیگران» دیگر^(۱)، در نظر غرب و سایر جهان، خطرناک جلوه می‌دهند.

بازنمایی اسلام و مسلمانان در رسانه‌های غرب رسانه‌ای کردن «دیگری»^(۲)

محتوای رسانه‌ها، منبع معنی‌قدرتمندی درباره جهان اجتماعی است. مطالعه ساخت پیام‌های رسانه‌ای به این خاطر مهم است که این پیام‌ها، پدیده‌های نمادین پیچیده‌اند و از قابلیت سازمان‌دهی معنا برخوردارند. این پرسش که رسانه‌های جمعی از طریق بازتولید ایدئولوژی، چه نقشی در زمینه حفظ یا چالش علیه نابرابری‌ها و روابط قدرت دارند، در نظریه‌های اجتماعی، به‌طور اعم و در مطالعات رسانه‌ای، به‌طور اخص، پرسشی بنیادی است. بازنمایی‌های رسانه‌ای، در شکل دادن به نگرش‌های عمومی نسبت به «دیگران»، تأثیرگذار است؛ چراکه رسانه‌ها به ساخته شدن «نظام‌های به یادآورنده تعاریف»، کمک می‌کنند. در غرب، رسانه‌ها اسلام را به عنوان خطر و تهدیدی برای جوامع غربی و مسلمانان را به

عنوان متحجّر، بنیادگرا^(۱)، افراطی و جنگ‌طلب، به تصویر می‌کشند. جنبش‌های احیاءگری اسلامی، تحت عناوین سازمانهای تروریستی و بنیادگرا نام‌گذاری می‌شوند. در بازنمایی جهان اسلام از طریق کلیشه‌های شرق‌شناسانه^(۲)، اسلام، نوعی «تهدید» یا چالش نظامی و امنیتی برای غرب محسوب می‌شود.

به‌خاطر انگاره‌سازی رسانه‌های جمعی، بیش‌تر جوامع غربی، مسلمانان را افراطی فرض می‌کنند. به عبارت دیگر، یک قطب‌بندی^(۳) بین غربی‌ها و مسلمانان شکل می‌گیرد. خوب در برابر بد و غرب در برابر اسلام. اینک بسیاری از غرض‌ورزی‌های غرب نسبت به مذاهب اقلیت و اردوگاه مارکسیسم، به دین اسلام منتقل شده است و هر روز فرضیات و تصورات ناصواب بیش‌تری در این زمینه پا به عرصه می‌گذارد. چنان‌که در ژانویه ۱۹۹۶، نیویورک تایمز در ستون «هفته‌ای که گذشت» با عنوان «خطر سرخ رفت، خطر اسلام آمد»، می‌نویسد: اسلام یکی از داغ‌ترین و ناگوارترین بحث‌های آکادمیک امروز است به طوری که می‌توان آن را یادآور بحث دیرین چگونگی سازمان‌دهی و یکپارچگی خطر شدید کمونیسم داشت. نویسنده مقاله به خواننده هشدار می‌دهد اسلام را هم‌چون «خطر سبز» تصور کند که منافع غرب را به مخاطره انداخته است (سعید، ۱۳۷۹: ۱۶).

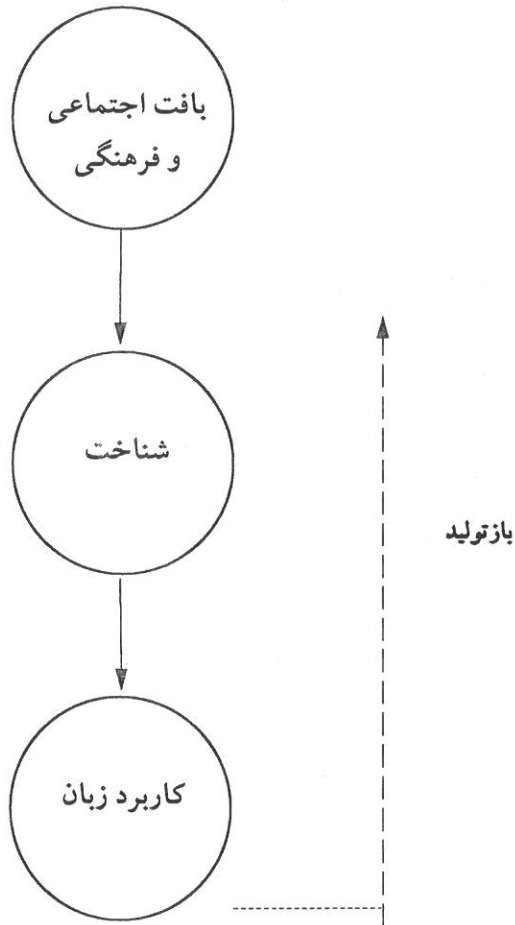
اکبر احمد، در کتاب «پست مدرنیسم و اسلام» می‌نویسد: انتقاد به مسلمانان [به اصطلاح] افراطی - یا همان بنیادگرایان عالم رسانه‌ها - به راحتی به حمله بر ضد کل جماعت مسلمانان جهان تسری می‌یابد. تشخیص سیمای دوگانه مسلمانان در ذهنیت رسانه‌ها، امری بس دشوار است. غیرمسلمانان می‌پندارند که در پشت آن ظاهر آرام یک مسلمان، یک روحانی مجنون وجود دارد که برای خودنمایی تلاش می‌کند. از این رو، هر چه زودتر و مؤثرتر بتوان او را بر جای خود نشانند، بهتر خواهد بود (احمد، ۱۳۸۰: ۹۱).

یکی از برداشت‌های غیرقابل اعتماد در کار کارشناسان مسایل خاورمیانه و جهان اسلام که اغلب بدان اشاره می‌شود، واژه «بنیادگرایی» است که بیش‌تر اوقات به صورت خودکار، با اسلام یکی پنداشته می‌شود؛ در حالی که از رابطه آن با مسیحیت، یهود و بودایی‌گری چشم‌پوشی

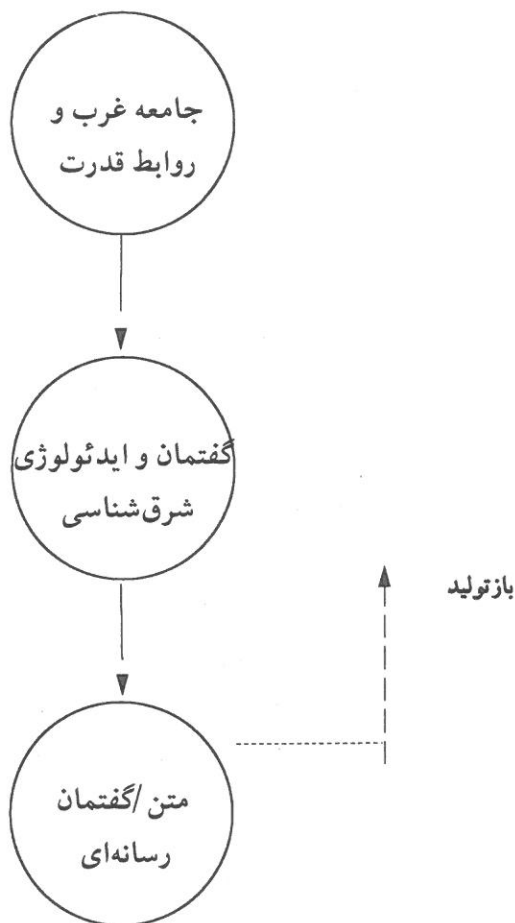
می‌گردد. بدیهی است ربط دادن عالمانه و عامدانه اسلام با بنیادگرایی، برای خواننده معمولی شکی باقی نمی‌گذارد که بنیادگرایی و اسلام، هر دو یکی است. تقلیل مذهب اسلام به تعدادی احکام و گزاره‌های کلیشه‌ای و تعمیم‌هایی درباره اعتقادات و بنیان‌گذار آن و سپس هر کنش منفی - خشن، بدوی، تبارگرا و دارای ویژگی‌های تهاجمی - را به اسلام نسبت دادن، اسلام را پدیده‌ای ایستا و انمود می‌کند و این همه، بدون این که تعریف دقیقی از بنیادگرایی، رادیکالیسم و تندروی ارایه شود، صورت می‌گیرد.

در مقاله «اسلام و رسانه‌های غرب» نوشته باسیل آکیل آمده است: در غرب، اسلام اغلب به عنوان یک دین افراطی، تروریستی و بنیادگرا نگریده می‌شود. در بیشتر موارد، گزارش‌ها و تفاسیر رسانه‌ها درباره اسلام، به خاطر فقدان اطلاعات [درباره اسلام]، نادرست و غلط است. این برداشت‌های غلط، یکی از علل نفرت غرب از اسلام به شمار می‌آید. آکل معتقد است این گونه کلیشه‌سازی‌ها درباره اسلام، در فرهنگ غرب، امر جدیدی نیست و ریشه آن به ۱۴۰۰ سال قبل برمی‌گردد. وی می‌افزاید: امروز غرب با درک و فهم غیرواقعی از اسلام و تاریخ آن، یک به اصطلاح «دشمن» را شناسایی کرده است: «اسلام رادیکال». اسلام رادیکال به عنوان یک کلیشه مشترک در اندیشه غرب، مسلمانان را به عنوان بنیادگرایان یا تروریست‌های بالقوه به تصویر می‌کشد. این گونه برداشت‌های مردم غرب درباره اسلام و مسلمانان، عمدتاً نشأت گرفته از رسانه‌هاست. رسانه‌ها به ساختن انگاره‌ای از اسلام کمک می‌کنند که مخاطبان‌شان را نسبت به این دین، مشکوک و مظنون می‌سازند. عموم غربی‌ها اغلب از طریق تلویزیون، فیلم‌های سینمایی، مجلات، رادیوها و داستان‌های فکاهی خنده‌آور در روزنامه‌ها، اطلاعات غلطی درباره اسلام به دست می‌آورند (Akel, 2003:1).

طراحی مدلی برای چارچوب نظری، مستلزم توجه به رابطه سه‌گانه «بافت»، «شناخت» و «گفتمان/ متن» است که در زبان ون‌دایک به بارزترین وجهی بیان شده است: گفتمان/ متن هم‌چونان پدیده‌ای است که سه جنبه اصلی دارد، یعنی «کاربرد زبان»، «شناخت» و «تعامل در بافت‌های اجتماعی - فرهنگی». گفتمان/ متن، تجلی بخش و بیانگر و در عین حال، شکل‌دهنده بسیاری از ویژگی‌های مرتبط با موقعیت اجتماعی - فرهنگی‌ای است که آن را «بافت» می‌نامیم. گر مشخصه‌ای از بافت و جامعه، تأثیر کلی بر گفتار و نوشتار (و بر عکس) داشته باشد، مسلماً آن مشخصه، «قدرت» است.



در پژوهش ما، قرینه‌ی بافت، «جامعه غرب و روابط قدرت»، قرینه‌ی شناخت، «گفتمان و ایدئولوژی شرق شناسی» و قرینه‌ی کاربرد زبان، «متن / گفتمان رسانه‌ای» است.



غرب و روابط و مناسبات قدرت، سازنده گفتمان و ایدئولوژی شرق‌شناسی (نظام معرفتی غرب نسبت به شرق) است که این نظام معرفتی یا شناخت، واسطه و میانجی میان «بافت» و [تولید] گفتمان/ متن» رسانه‌ای است. متقابلاً آن متن و گفتمان رسانه‌ای، آن نظام معرفتی (شرق‌شناسی) و مناسبات و روابط قدرت را بازتولید می‌کند و استمرار می‌بخشد.

فرضیه و پرسش‌های تحقیق

الف: فرضیه

۱- ایدئولوژی و گفتمان «شرق‌شناسی»، منبع و چارچوب بازنمایی ایران در روزنامه‌های نیویورک تایمز، گاردین، لوموند و دی‌ولت است.

ب: پرسش‌ها

- ۱- انگاره‌ها و کلیشه‌های رایج شرق‌شناسانه از ایران در روزنامه‌های مورد بررسی چیست؟
- ۲- مفسران و تحلیل‌گران در نگارش متن، از چه عملیات رتوریکی و تمهیدات گفتمانی استفاده می‌کنند؟
 - ۲-۱ مفاهیم استعاره‌ای و کنایه‌آمیز در متن چیست؟
 - ۲-۲ چه حُسن تعبیرها، اغراق‌ها، تخفیف دادن‌ها و جابه‌جایی‌هایی در متن به کار رفته است؟
 - ۲-۳ پیش‌فرض‌ها و معانی ضمنی متن چیست؟
 - ۲-۴ مفسران و تحلیل‌گران، از چه چشم‌اندازی سخن می‌گویند؟
 - ۲-۵ حقایق و واقعیت‌های ناگفته در متن چیست؟
 - ۲-۶ در قطب‌بندی ایدئولوژیکی متن، «خود» و «دیگری» چگونه توصیف می‌شوند؟

روش تحقیق

روش مورد استفاده این پژوهش، روش **تحلیل انتقادی گفتمان**^(۱) است. در تحلیل انتقادی گفتمان، این پرسش که «چگونه گفتمان (نوشتار و گفتار) به‌طور فزاینده، در باز تولید ساختارهای کلان دخیل است؟» در مرکز جست‌وجوهای تبیینی قرار دارد. علی‌رغم تفاوت‌هایی که در رویکردهای مختلف تحلیل انتقادی گفتمان وجود دارد، فرکلاف و وداک (۱۹۹۷) ده اصل را به عنوان مبانی تشکیل‌دهنده تحلیل انتقادی گفتمان ذکر

کرده‌اند، اما یورگنسن و فیلیپس (۲۰۰۲) آن‌ها را در قالب پنج اصل بنیادی بیان کرده‌اند که در این جا به صورت خلاصه بیان می‌شوند:

- ۱- بخشی از ساختارها و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی، زبانی - گفتمانی است.
 - ۲- گفتمان، هم سازنده است و هم ساخته شده.
 - ۳- کاربرد زبان باید در بافت اجتماعی‌اش به صورت تجربی، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.
 - ۴- گفتمان، کارکرد ایدئولوژیک دارد.
 - ۵- تحلیل گفتمان، تحقیق انتقادی است (سلطانی، ۱۳۸۴: ۵۴-۵۲)
- تئون ون دایک، اُمّهات و ویژگی‌های تحلیل انتقادی گفتمان را چنین برمی‌شمارد:
- تحلیل انتقادی گفتمان، با متمرکز شدن بر روی نقش گفتمان در بازتولید سلطه، در چالش با آن (سلطه) به ما کمک می‌کند.
 - تحلیل انتقادی گفتمان، عمدتاً با ابعاد گفتمانی سوءاستفاده از قدرت، بی‌عدالتی و نابرابری ناشی از آن، سروکار دارد.
 - برخلاف دیگر تحلیل‌گران گفتمان، تحلیل‌گران انتقادی گفتمان، موضع سیاسی - اجتماعی صریحی دارند.
 - آماج حملات تحلیل‌گران انتقادی گفتمان، نخبگان قدرت هستند که بی‌عدالتی و نابرابری را تصویب می‌کنند، تداوم و مشروعیت می‌بخشند، یا نادیده می‌گیرند.
 - نقد تحلیل‌گران انتقادی از گفتمان، مستلزم نقد سیاسی آنانی است که با تحریف گفتمان‌ها، موجب بازتولید سلطه و نابرابری می‌شوند.
 - تحلیل انتقادی گفتمان، به مطالعات چند رشته‌ای و شرح و توصیفی دقیق از روابط پیچیده بین متن، گفتار، شناخت اجتماعی، قدرت، جامعه و فرهنگ نیاز دارد.
 - تحلیل انتقادی گفتمان، کار ساده‌ای نیست. این شیوه، جدی‌ترین و سخت‌ترین چالش در عرصه کل تحلیل گفتمان است.
 - تحلیل انتقادی گفتمان، از رویکردی متفاوت و انتقادی نسبت به مشکلات تبعیت می‌کند؛ چراکه تحلیل انتقادی گفتمان تلاش دارد روابط قدرتی را که عملاً پنهان هستند، آشکار سازد (ون دایک، ۱۳۸۲: ۱۸۲).

جامعه آماری، شیوه نمونه‌گیری و تعداد نمونه

جامعه آماری این تحقیق، مطالب تحلیلی و تفسیری چهار روزنامه با سابقه، پرتیراژ و دارای شهرت بین‌المللی، یعنی نیویورک تایمز (امریکا)، گاردین (انگلستان)، لوموند (فرانسه) و دی‌ولت (آلمان) در مورد ایران، از ۱۹۹۷/۸/۱ تا ۲۰۰۲/۹/۳۰ میلادی یعنی پنج‌سال از دوران ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی در ایران است.

شیوه نمونه‌گیری تحقیق، نمونه‌گیری غیرتصادفی هدف‌مند^(۱) است. در نمونه‌های هدف‌مند (که به آن‌ها نمونه‌های «قضاوتی» نیز گفته می‌شود)، پژوهشگر، واحدهای نمونه‌گیری را به صورت ذهنی و با هدف قبلی انتخاب می‌کند. ذهنیت و هدف داور است که احتمال انتخاب یک واحد نمونه‌گیری را برای نمونه، معین می‌کند.

در نمونه‌گیری هدف‌مند، پژوهشگران براساس اطلاعات قبلی از جامعه آماری و با عنایت به هدف‌های معینی، داوری شخصی خود را برای انتخاب نمونه به کار می‌گیرند. در نمونه‌گیری هدف‌مند، نمونه به خاطر سهولت انتخاب نمی‌شود، بلکه قضاوت‌های پژوهشگر براساس اطلاعات قبلی او، مبنای انتخاب نمونه است.

با توجه به شیوه نمونه‌گیری هدف‌مند، ابتدا، تمامی مطالب تحلیلی و تفسیری مربوط به ایران در چهار روزنامه مورد بررسی از ۱۹۹۷/۸/۱ تا ۲۰۰۲/۹/۳۰ م، بررسی اولیه و مطالعه گردید و سپس با هدف انتخاب «نمونه‌های خاص» یا معرّف، که بازتاب دهنده و بازتولیدکننده انگاره‌ها و کلیشه‌های شرق‌شناسانه در چارچوب معرفی «خود» و بازنمایی «دیگری» است، تعداد هشت مطلب تحلیلی و تفسیری (دو مطلب از هر روزنامه) به عنوان «نمونه‌های خاص» و شواهد مباحث تئوریک گزینش گردید تا تمهیدات گفتمانی و عملیات رتوریک آن‌ها تحلیل انتقادی شود.

عملیاتی کردن یا مقوله‌سازی

یکی از مراحل اساسی در تحلیل انتقادی گفتمان، عملیاتی کردن مباحث نظری، یا به عبارتی، تعیین متغیرها جهت تحلیل متن و گفتمان است. مسأله اصلی این است که تحلیل

انتقادی گفتمان، چگونه ادعاهای نظری خود را به ابزارها و روش‌های تحلیلی مبدل می‌سازد. به‌طور خاص، میانجی‌گری میان نظریه‌ها و مفاهیم کلان و موارد و مصادیق ملموس و عینی که هسته و کانون تحلیل در تحلیل انتقادی گفتمان را تشکیل می‌دهند، مورد تأکید است.

از آنجایی که این پژوهش با استفاده از دیدگاه‌ها و شیوه تحلیلی معروف‌ترین تحلیل‌گر انتقادی گفتمان، یعنی *تئون ون دایک* سامان یافته است، متغیرها و مقوله‌های مورد استفاده وی در تحلیل انتقادی گفتمان و متون رسانه‌ای، برای تحلیل انتقادی گفتمان نیویورک تایمز، گاردین، لوموند و دی‌ولت به کار گرفته شد که عبارتند از: واژگان، استعاره، کنایه، اغراق و بزرگ‌نمایی، حُسن تعبیر، تخفیف دادن و جابه‌جا کردن، منافع، ناگفته‌ها، چشم‌انداز (منظر)، انسجام کلی (درون‌مایه‌ها)، قطب‌بندی، پیش‌فرض‌ها و معانی ضمنی.

یافته‌های تحقیق

برای پاسخ به پرسش و مسأله اصلی تحقیق، یعنی نحوه بازنمایی ایران در چهار روزنامه نیویورک تایمز، گاردین، لوموند و دی‌ولت و فهم ایدئولوژی و گفتمان ژرف و پنهان تأثیرگذار بر «عمل رسانه‌ها» مورد بررسی در انگاره‌سازی از ایران و تحقق هدف‌های تحقیق که بررسی و تحلیل نقادانه انگاره‌سازی و کلیشه‌سازی از ایران، شناخت چارچوب‌های معرفی «خود» و بازنمایی «دیگری» و درک و نقد تمهیدات گفتمانی مطبوعات غرب بوده است، متن‌های نمونه براساس مقوله‌ها و متغیرهای تحلیل انتقادی گفتمان، بررسی شده است و آن چه در این‌جا آورده می‌شود، خلاصه یافته‌های تحقیق است.

واژگان

واژگان، نقش بسیار مهمی در گفتمان دارند. گونه‌های مختلف گفتمان بسته به موضوع، هدف و عوامل دیگر، با انواع واژگان خاص، تجانس دارند. تحلیل واژگان به‌طور سنتی، در مطالعات ایدئولوژی و زبان، دارای اهمیت است. واژگان انتخاب شده بیان‌کننده ارزش‌ها و هنجارها هستند و برای قضاوت ارزشی، مورد استفاده قرار می‌گیرند. واژگان اساسی متون بررسی شده، عبارت بودند از:

بنیادگرایی اسلامی، افراط‌گرایی؛ سرکوب؛ شرارت؛ کشتار؛ انتقام‌جویی؛ دیکتاتوری؛

مسابقه تسلیحاتی؛ خشونت؛ تعصب‌گرایی؛ موج تهاجم مذهبی؛ ائتلاف شوم ترور؛ تطهیر ترور؛ تندروهای مذهبی و سیاسی؛ عناصر متعصب؛ ایران ضعیف و خوار؛ کشور منزوی؛ اسلام‌گرایان دولتی؛ زورمندان اسلام‌گرا؛ تروریست‌های اسلامی؛ محور شرارت. واژه‌پردازی، قلمرو عمده و شناخته شده بیان و اقتاع ایدئولوژیک است.

استعاره (Metaphore)

استعاره یکی از راه‌های انتقال معناست. در استعاره، رابطه میان چیزها از راه قیاس مطرح می‌شود. یکی از رایج‌ترین صور استعاره، تشبیه است که در آن مقایسه‌ای مطرح می‌شود و از شباهت، سخن به میان می‌آید. استعاره‌های متن چنین بودند:

دعا کردیم باران بیاید، سیل آمد (تشبیه انقلاب اسلامی به سیلی ویرانگر)، نگهبان خوب، نگهبان بد در ایران (تشبیه جامعه ایران به پادگان یا زندان)، اسلام‌گرایان سهمگین و ویرانگر (تشبیه اسلام‌گرایان به طوفان سهمگین و ویرانگر)، انقلابیون دون‌کیشوت صفت (تشبیه انقلابیون به شوالیه‌ها و جادوگران)، سیاه شدن آسمان سیاست خاورمیانه (تشبیه مواضع سیاسی ایران به دودسیاه و خفه‌کننده)، اسلام، مکتب کشتار جمعی (تشبیه مکتب اسلام به سلاح‌های خطرناک کشتار جمعی)؛ گسستن بندهای عقیدتی در ایران (تشبیه باورهای دینی و عقیدتی در ایران به ارگانسمی که بندها و مفصل‌های آن در حال پاره شدن و گسستن است)؛ به گل نشستن کشتی امید در ایران (تشبیه امید، آرمان و آرزو در ایران به مانند کشتی‌ای که در ساحل یأس و نوامیدی و سرخوردگی به گل نشسته و از حرکت باز ایستاده است).

انتقال استعاره‌ای یک کلمه یا عبارت از یک قلمرو به قلمرو دیگر، نقشی ایدئولوژیک ایفا می‌کند. به عبارتی، استعاره دارای بارمعنایی ایدئولوژیک است.

کنایه (Irony)

کنایه نیز یکی از راه‌های انتقال معناست. در نشانه‌ای که کارکرد کنایه‌ای دارد نیز مانند استعاره، دال به یک چیز اشاره می‌کند، اما از طریق دالی دیگر می‌دانیم که آن دال به واقع به چیزی کاملاً متفاوت و متضاد دلالت می‌کند. کنایه‌های متن چنین بودند:

سایه خدا و امام غایب، منجی و نجات‌دهنده پیر [برای امام خمینی]؛ به اصطلاح

میان‌روهای تهران، انقلابیون جاودانی اسلام، عقیده نجات‌بخش قرن بیستم [برای ایدئولوژی مارکسیسم].

در کنایه، دال به چیزی کاملاً متفاوت و متضاد دلالت می‌کند و معنایی تمسخرآمیز دارد.

اغراق و بزرگ‌نمایی (Hyperbole)

بزرگ‌نمایی ضعف‌ها، مشکلات و اشتباهات «دیگران» و دشمنان و نیز اغراق و بزرگ‌نمایی موفقیت‌ها، پیشرفت‌ها و اعمال مثبت «خود» و دوستان را اغراق و بزرگ‌نمایی گویند. اغراق و بزرگ‌نمایی متون عبارت بودند از:

کم‌رنگ شدن اندیشه و آرمان امام خمینی؛ مشکلات و سرخوردگی‌های اجتماعی در ایران؛ امتناع اسلام‌گرایی و حکومت دینی در عصر جدید؛ خطر هسته‌ای ایران برای غرب؛ تلاش آمریکا برای صلح در خاورمیانه؛ دست داشتن ایران در همه ماجراهای تروریستی؛ گفتمان اصلاحات در ایران، تمایل به خروج از قید اسلام‌گرایی دارد؛ تعارض اسلام‌گرایی و آزادی؛ خطر و تهدید ایران.

افزایش اغراق‌آمیز کنش‌های منفی «دیگران» و کنش‌های مثبت «ما» از ابزارهای صنایع بیانی است. اغراق و بزرگ‌نمایی از تمهیدات گفتمانی و عملیات رتوریکی است که طی آن ضعف‌ها، مشکلات و اشتباهات «آنها» و نیز موفقیت‌ها، پیشرفت‌ها و اعمال مثبت «ما» بزرگ‌نمایی می‌شود و مبالغه صورت می‌گیرد.

تخفیف دادن و جابه‌جا کردن (Mitigation & Displacement)

کم‌اهمیت شمردن و تحقیر و ارزیابی منفی عقاید و کنش‌های «دیگران» و استفاده از واژه‌ها و مفاهیم دارای بارمعنایی منفی به جای واژه‌ها و مفاهیم واجد ارزش‌گذاری مثبت، مانند کاربرد عبارت «عملیات انتحاری» به جای عملیات شهادت‌طلبانه، تخفیف و جابه‌جا کردن نامیده می‌شود.

تخفیف انقلاب اسلامی ایران به حرکتی ساده‌لوحانه، تخفیف انقلاب به شورش، تخفیف قیام به اغتشاش، تخفیف شهادت به کشتار بی‌معنی، تخفیف شهادت‌طلبان به بمب‌گذاران انتحاری، تخفیف جنبش‌های مقاومت در لبنان به گروه‌های تروریستی، تخفیف مقاومت

مسلحانه به ترور، تخفیف اسلام‌گراها به کمونسیت‌های سابق، از موارد تخفیف و جابجا کردن در متون بررسی شده بودند.

تحقیر و ارزیابی منفی عقاید و کنش‌های «دیگران»، از عملیات رتوریک و تمهیدات گفتمانی تخفیف دادن و جابه‌جا کردن است.

حُسن تعبیر (Euphemism)

حُسن تعبیر در مورد واژه‌ها و عباراتی به کار می‌رود که به منظور اجتناب از ارزش‌های منفی، جان‌نشین واژه‌ها و عبارات متعارف‌تر یا آشنا‌تر می‌شود. در حُسن تعبیر، کنش‌ها و عقاید، با عباراتی توصیف می‌شوند که ارزش‌گذاری مثبتی را طلب کنند. حُسن تعبیرهای به کار رفته در متون چنین بودند:

تعبیر شورش علیه نظام جمهوری اسلامی به انقلاب دموکراتیک؛ تعبیر سلمان رشدی موهن به اسلام به نویسنده بریتانیایی؛ تعبیر دخالت غرب در کشورهای منطقه خاورمیانه به بُردباری خیراندیشانه غرب؛ تعبیر سازش در خاورمیانه به صلح اعراب و اسرائیل؛ تعبیر سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران و کشتن ۲۹۰ سرنشین آن به اشتباه فاجعه‌بار؛ تعبیر دخالت امریکا در جهان اسلام به بازیابی حقوق و احترام ملت‌های تحت ستم؛ تعبیر تجاوز به عراق به مداخله اجتناب‌ناپذیر؛ تعبیر دخالت در امور ایران به بنیان نهادن پایه‌های یک کشور مُدرن.

منافع (Interests)

ارزیابی منفی دربارهٔ اعمال دیگران، مبتنی بر تعلقات و منافع است. بنابراین به عنوان مثال، صرفاً قیافه و ظاهر مبارزان مسلمان، ملاک داوری برای خطرناک بودن آنان نیست، بلکه آن‌ها باید به عنوان دشمن و تهدیدی برای منافع غرب در جهان نگریسته شوند.

بنیادگرایی اسلامی، تهدیدی برای منافع ریشه‌دار شاهان و حاکمان دنیای اسلام؛ بنیادگرایی اسلامی، تهدیدی برای منافع غرب؛ ایران، تهدیدی برای منافع «خودی»ها (غرب)؛ اسلام‌گرایی، تهدیدی برای منافع غرب؛ ایران و سازمان‌های مبارز اسلامی، خطر و تهدیدی برای غرب و اسرائیل از موارد ارزیابی منفی روزنامه‌ها از ایران و سازمان‌های اسلامی به عنوان

تهدیدی برای غرب بودند.

یکی از شیوه‌های بی‌اعتبار کردن «دیگران»، تأکید و توجه بیش از اندازه به تهدیدهای نسبت داده شده به «آن‌ها» است. تهدیدهایی که ادعا می‌شود منافع جوامع و کشورهای دیگر را هدف قرار داده‌اند.

ناگفته‌ها (Unmentionables)

اطلاعات و نظرهای منفی درباره «ما» به طور کامل بیان نمی‌شود، یا اگر هم در جایی به آن اشاره شود، بسیار آرام و پوشیده است و به شرایط برمی‌گردد. هم چنین، اعمال مثبت و نیز علل اعمال و رفتار به ظاهر خشن «دیگران» ناگفته باقی می‌ماند. ناگفته‌های متن عبارت بودند از: تداوم اندیشه و راه امام خمینی در ایران؛ مخالفت امام خمینی با ترور؛ گزارش بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای دال بر عدم انحراف در فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز ایران؛ ریشه‌ها و دلایل مبارزه سازمان‌های اسلامی علیه اسرائیل که همانا اشغال و تجاوز سرزمین‌شان توسط این رژیم می‌باشد؛ عملیات تروریستی دولت اسرائیل و سرکوب فلسطینی‌ها در اراضی اشغالی؛ تلاش متفکران و احیاگران دینی در پیوند و آشتی اسلام و مردم‌سالاری؛ ظلم و تجاوز دنیای غرب به کشورهای اسلامی و سرکوب جنبش‌های رهایی‌بخش؛ علل تاریخی و ساختاری فقر توده‌ها و فقدان مردم‌سالاری در ممالک اسلامی که همانا کار استعمار و چپاول غرب است؛ خطر و تهدید اسرائیل برای کشورهای اسلامی منطقه.

«ناگفته گذاشتن»، در بیان کنش‌های مثبت «آن‌ها» و کنش‌های منفی «ما»، نوعی تمهید گفتمانی و مبتنی بر مدل‌های کلیشه‌ای است. به عبارتی، انکار، تعدیل و عدم ذکر چیزهای بد «ما» و چیزهای خوب «آن‌ها» از عملیات رتوریکی و تمهیدات گفتمانی است.

چشم‌انداز (منظر) (Perspective)

هر متنی، از چشم‌انداز و منظری خاص سخن می‌گوید؛ چشم‌اندازهایی مانند دموکرات، آزادی‌خواه، اومانیست و غیره. در متن می‌توان دریافت که نویسنده از چه منظری به قضایا می‌نگرد. چشم‌اندازهای اتخاذ شده در متن چنین بودند:

مخالف بنیادگرایی اسلامی و انقلاب به خاطر پیامدها و نتایج نگران‌کننده آن برای مردم؛

خواهان شدت عمل در برخورد با کشورهای به اصطلاح تروریستی چون ایران؛ مدافع دموکراسی و حقوق دموکراتیک مردم؛ مدافع استقرار دموکراسی در کشورهای اسلامی؛ مدافع تساهل و بردباری و مخالف ترور و تندروی و اسلام‌گرایی؛ مخالف وحشت و خشونت. اتخاذ مواضع و رویکردهای مدافع دموکراسی، تساهل و بردباری و مخالف ترور، خشونت و تندروی توسط نویسندگان مقالات به این معناست که آنان سعی دارند مخالفان خود یعنی مسلمانان، ایران و سازمان‌های اسلامی را فاقد تساهل و بردباری و نیز تروریست و خشونت‌طلب، به تصویر بکشند.

انسجام کلی (درون‌مایه‌های متن) (Global Coherence)

انسجام کلی، از طریق آن چه، سرفصل‌ها و درون‌مایه‌های متن می‌انگاریم، بیان می‌شود. درون‌مایه‌ها از نظر مفهومی، خلاصه‌ متن هستند و مهم‌ترین اطلاعات آن را مشخص می‌کنند. از لحاظ نظری، درون‌مایه‌ها حکم کلان‌گزاره‌های معنایی را دارند. گزاره‌های کانونی متن عبارت بودند از:

[امام] خمینی، ترور را تطهیر و وضعیت جهان اسلام را به خون آغشته کرد؛ سرنوشت طرح نسنجیده و ظاهراً پیروز او (امام خمینی) - بنیادگرایی اسلامی - این بود که موفق نشود؛ خطرناک‌ترین مسأله برای «ما» (امریکا و غرب) این است که ایران در جریان دستیابی به قدرت هسته‌ای، رهبری جهانی حمایت از تروریسم را به عهده دارد؛ در ایران، سرکوب داخلی و ترور بین‌المللی، دست در دست هم عمل می‌کنند؛ بنیادگرایی اسلامی، تهدید جهانی است.

انقلابیون [اسلام‌گرا] با انجام اعمال بی‌رحمانه، نهضت خود را بی‌اعتبار ساختند؛ ایران در پشت همه عملیات تروریستی قرار دارد؛ وظیفه اخلاقی و سیاسی کشورهای صاحب قدرت و قبل از همه امریکاست که برای بازبانی حقوق و احترام ملت‌های تحت ستم، به همه وسایل متوسل شوند؛ اگر در ایران بندهای عقیدتی از هم گسسته شود، متوقف کردن موج تهاجم مذهبی در سایر کشورها نیز باید میسر باشد؛ ترور در خاورمیانه، از سوی ملایان تندرو در تهران و از طریق نمایندگان آنان در لبنان، هدایت و پیوسته گسترده می‌شود؛ مورد مرجح برای حمله تروریستی، آشکارا دولت اسرائیل است.

ایده‌ای که به متن روزنامه‌ها انسجام کلی می‌بخشد، همانا ضدیت با اسلام و ایران است.

قطب‌بندی و توصیف «خود» و «دیگری» (Polarization)

ایده‌ها می‌توانند به شکل الگوی ایدئولوژیکی که عقاید و کنش‌ها را در دو قطب متضاد قرار می‌دهند، سامان‌دهی شوند. درون گروه «ما» و بیرون گروه «دیگران». ایدئولوژی قطبی‌سازی، مبنای قضاوت برای دسته‌بندی عقاید و افراد قرار می‌گیرد. تحلیل‌گران گفتمانی، ریشه تقسیم‌بندی فوق را در نابرابری و سلطه فرد یا گروهی بر فرد یا گروه دیگر ذکر می‌کنند. به نظر این تحلیل‌گران، صرف تن دادن به تقسیم‌بندی فوق، مشروعیت بخشیدن به سلطه است. قطب‌بندی‌های متن چنین بودند:

ما/آن‌ها

غرب/ایران

دموکراسی/اسلام‌گرایی

تساهل و بردباری/خشونت و نابردباری

مبارزه با تروریسم/حمایت از تروریسم

مسیحیان/مسلمانان

حق حاکمیت مردم/حق حاکمیت الهی

«ما» (امریکا و اسرائیل) قربانی تروریسم هستیم / «آن‌ها» (ایران و...) تروریست هستند

«ما» بردبار و خیرخواه هستیم / «آن‌ها» دشمنان ما هستند

«آن‌ها» (ایران) رهبری جهانی حمایت از تروریسم را برعهده دارند

«آن‌ها» (اسلام‌گراها) تندرو، متعصب و افراطی هستند

وظیفه اخلاقی و سیاسی «ما» (اروپا و امریکا) است که به علایم درد و رنج ملت‌های تحت ستم توجه مبذول داریم

کشورهای صاحب قدرت (امریکا و اروپا) / کشورهای ضعیف و دیکتاتور (ایران و...)

«آن‌ها» (ایران و...) دست به کشتار و سرکوب مردم می‌زنند

توجه نابرابری، مستلزم دو راهبرد مکمل هم است: مثبت نشان دادن «خود» و منفی نشان دادن «دیگری».

متن‌ها با ایجاد قطب‌بندی، به تنقیح یا نامطلوب‌زدایی! در مورد «دیگران» (ایران و...) می‌پردازند.

پیش‌فرض‌ها و معانی ضمنی Presuppositions

پیش‌فرض‌ها، مفروضات ذهنی است که مسلم فرض می‌شود و بر قضاوت و داوری فرد و تعریف و مفهوم‌سازی او از واقعیت، تأثیر می‌گذارد. پیش‌فرض‌ها و معانی ضمنی متن عبارت بودند از:

- اندیشه و آرمان [امام] خمینی در ایران شکست خورده است.

- ایران، دشمن و تهدیدی برای غرب است.

- بین دموکراسی و حق حاکمیت مردم و اسلام‌گرایی و حق حاکمیت خداوند، تعارض وجود دارد.

- ایران کشوری تروریست و کانون رهبری تروریسم در منطقه است.

- اسلام‌گرایی با آرامش، تساهل و آزادی در تعارض است.

- ایده‌ی استقرار حکومت دینی در دنیای جدید، ایده و طرحی شکست خورده است.

- هر که با «ما» (غرب)، نیست، برماست.

- اصلاحات [سیاسی] در ایران، بر شکست حکومت دینی و اسلام‌گرایی و بنیادگرایی

اسلامی در سراسر جهان دلالت می‌کند.

- چیزی جز خشونت، ترور و سرکوب از دل اسلام‌گرایی بیرون نمی‌آید.

- اسلام‌گراها، تروریست و خشونت‌طلب‌اند و این رفتار، به ذاتشان برمی‌گردد، نه به شرایط.

متون به طور ضمنی و تلویحی، نیروها و کشورهای جهان را به دو دسته «خیر» و «شر»

تقسیم می‌کنند و با معرفی امریکا و متحدانش به عنوان محور «خیر»، کشورها و نیروهای

مخالف (ایران و...) را شرّ، خطر و تهدید معرفی می‌کنند.

تحلیل یافته‌ها

پژوهش حاضر، نقش ایدئولوژی و گفتمان شرق‌شناسی را در تبیین «دیگری» شرقی (ایران)

مورد بررسی و در نتیجه، رویکرد نو استعماری غرب نسبت به ایران را تحلیل انتقادی کرده

است. شرق‌شناسی، منبع بازنمایی‌های کلیشه‌ای^(۱) ایران در گفتمان رسانه‌ای و سیاسی غرب

است.

ایران به عنوان «بنیادگرای مذهبی» و «تروریست» بازنمایی می‌شود که برای مبارزه با مدرنیزاسیون^(۱) (نوگرایی) به ریشه‌های سنتی هویت می‌چسبد. این انگارهٔ بیش از حد ساده‌انگارانه، مواجهه و رویارویی غرب با ایران را توجیه عقلانی می‌کند. علی‌رغم احیای جنبش‌های ملی‌گرایانه و مذهبی مشابه در سایر تمدن‌های غربی و غیرغربی، باید گفت قبول و پذیرش بدون قید و شرط و هم‌چنین کاربرد این قبیل «بازنمایی‌های کلیشه‌ای» برای تغییر آن چه که در جهان موسوم به «جهان اسلام» می‌گذرد، در واقع بازتاب دهنده نگرش نو استعماری در غرب است.

تحویل یا تقلیل مستمر ایران به یک نوع تهدید مضاعف - تحت عنوان بنیادگرایی اسلامی و تروریسم بین‌المللی - این کشور را بیش‌تر از «دیگران» دیگر^(۲) برای غرب و سایر جهان، خطرناک جلوه می‌دهد.

این انگارهٔ تحریف شده از ایران، سزاوار توجه ویژه‌ای است، نه به این دلیل که پتانسیل آشکاری را به عنوان موضوع جستجوی آکادمیک عرضه می‌کند، بلکه به این دلیل که امید می‌رود که یک نوع تحلیل ژرف انگاره، به ایجاد و توسعه نگرش انتقادی تری نسبت به دیدگاه‌های زیربنایی آن و رویکرد نظامی - سیاسی‌ای که پدید می‌آورد، کمک بکند.

واقعیت سیاسی «دیگر شرقی»، از طریق انگاره‌های تحویل‌گرایانه^(۳) (یا تقلیل‌گرایانه) نسبت به جهان اسلام و ایران تفسیر می‌شود که در دیدگاه غیرقابل تغییر غرب نسبت به شرق، یشه دارد. هاوکینز این قبیل «انگاره‌ها» را ارجاعات شمایل‌انگارانه^(۴) می‌نامد. یعنی مجموعه‌ای از ساختارهای شناختی^(۵) که میزان قابل توجهی از قدرت از طریق آن‌ها از جنبه فقهومی با «انگاره‌های مرجح از طریق متن»^(۶) معین پیوند می‌خورند.

رسانه‌ها با زدن برچسب بنیادگرا و تروریست به یک گروه از انسان‌ها و «کنش‌ها» و اهدافشان آن‌ها را به عنوان «دگر» و غیرخودی معرفی می‌کنند. این برچسب‌ها^(۷) تنها زمانی

1- Modernization

3- Reductionist Images

5- Cognitive Structures

7- Labels

2- Other Others

4. Iconographic References

6- Textually Preferred images

قابل فهم هستند که برای اشاره به هویت‌های تقابلی، برای مثال «خود» در مقابل «دیگری»، مورد استفاده قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، این برجسب‌ها در واقع اسم‌هایی هستند که دیگران به عنوان «چارچوب‌های شمایل‌انگارانهٔ ارجاع» به مسلمانان نسبت می‌دهند؛ چارچوب‌هایی که در آن‌ها، ایران نه به عنوان چالش، بلکه عمدتاً به عنوان «تهدید» برای منافع «ما» (غرب) تعریف و توصیف می‌شود. ساموئل هانتینگتون یکی از شخصیت‌های اصلی گروه محققان غربی در سال‌های اخیر بوده که فعالانه در تغذیه ایده «تهدید اسلامی» نسبت به غرب، شرکت داشته است.

تداعی معانی شرق‌شناسانه در واقع توسط واژگان، استعاره‌ها و سایر نشانه‌های زیبایی (۱) به وجود می‌آیند. مفهوم‌سازی «دیگری» توسط استعاره‌ها شامل استنتاج‌ها، اهداف، تعهدات و طرح‌هایی می‌شود که به اقداماتی منتهی می‌شود که با این استعاره‌ها، تناسب دارند. اگر به خاطر داشته باشیم که شرق‌شناسی بر پایه دو مفهوم اساسی یعنی متفاوت بودن «دیگر» شرقی و حقارت وی نسبت به غرب، استوار است، آنگاه تصور نحوه استفاده از این بینش به عنوان رهنمودی برای کنش، بهبود نخواهد بود. جدول ۱، برجسته‌ترین دوگانگی‌های مبتنی بر مفاهیم «متفاوت بودن دیگری» و «حقارت وی نسبت به غرب» را نشان می‌دهد که از تحلیل انتقادی گفتمان نیویورک تایمز، گاردین، لوموند و دی‌ولت، به دست آمده است.

جدول ۱: چارچوب‌های شرق‌شناسانه معرفی «خود» و بازنمایی «دیگری»

چارچوب‌های معرفی «خود» (غرب)	چارچوب‌های بازنمایی «دیگری» (ایران و شرق اسلامی)
قدرت	ضعف و شکست
مدرنیسم و نوگرایی	عقب‌ماندگی و بنیادگرایی
تساهل و بردباری	تعصب و خشونت
صلح‌خواهی	شرارت و کینه‌ورزی
عقلانیت و مسؤولیت‌شناسی	عدم عقلانیت و تندروی
قربانی و در معرض خطر تروریسم	مروج تروریسم، تهاجم و تهدید

چارچوب‌های شرق‌شناسانه معرفی «خود» و بازنمایی «دیگری» در خصوص ساخت هویت‌های متضاد، جنبه کانونی و محوری دارند. هر کدام از چارچوب‌ها از طریق استعاره‌های مفهومی، یک جنبه مثبت از تصویر یا انگاره‌ای، که غرب از خود دارد را با یک جنبه انگاره منفی از دیگر شرقی، در تقابل قرار می‌دهد. بعضی از معیارهای اصلی، دارای معیارهای فرعی هستند که در زیرمجموعه همان استعاره مفهومی قرار می‌گیرند. بنابراین، معیار «تساهل و بردباری» علیه «تعصب و خشونت»، بر مبنای این استعاره مفهومی تقابلی استوار است که «غربی‌ها بردبار و شرقی‌ها خشن هستند» و «معیار فرعی» آن هم این است که «شرقی، غیر اخلاقی و غربی، اخلاقی یا پاک است».

هم‌ذات‌پنداری با «خود انگاره» مثبت غربی، که تجلی و مظهر هر چیز مورد توجه جهانی «خوب» یا مطلوب (برای مثال، آزادی، حقوق بشر و دموکراسی) است به معنای حمایت از قطبی است که خود را از نظر اخلاقی، بر حق می‌داند. بنابراین، با قراردادن خود انگاره مثبت غرب در برابر تصاویر منفی دیگر شرقی، هم‌ذات‌پنداری با «ما» (اروپا و امریکا) تشویق می‌شود. بنابراین «ما» (غرب):

۱- قدرتمند، مدرن، اخلاقی و مسؤولیت‌شناس هستیم (مداخله اجتناب‌ناپذیر؛ کمک به مردم عراق؛ وظیفه اخلاقی و سیاسی؛ ما نمی‌توانیم در مقابل درد و رنج دیگران بی‌توجه باقی بمانیم؛ وظیفه اخلاقی و سیاسی کشورهای صاحب قدرت اقتصادی و نظامی و قبل از همه، امریکا است تا به علایم درد و رنج ملت‌های تحت ستم توجه مبذول دارند؛ کشورهای صاحب قدرت باید برای ملت‌های تحت ستم، امکان تعیین سرنوشت‌شان را فراهم نمایند؛ جوامع مسلمان، عقاید غیرمذهبی و مدرن را از غرب به عاریت گرفته بودند؛ بریتانیا و امریکا در تحسین و تمجید خود از ایران و سوریه [بابت کمک به آزادی‌گروگان‌های غربی] سنگ تمام گذاشتند؛ دادگستری انگلستان و امریکا تلاش زیادی برای یافتن حقیقت حادثه لاکربی کردند؛ واشنگتن، ایران را به دقت زیر نظر دارد.

۲- خواهان صلح و خیرخواه جهان هستیم (صلح خاورمیانه؛ بردباری خیراندیشانه؛ فعالیت برای سروسامان دادن به اوضاع خاورمیانه به دست سیاستمداران و صاحب‌نظران غربی؛ بردباری خیراندیشانه غرب در قبال ایران؛ تلاش‌های مستمر و الهام‌بخش امریکا در جهت برقراری صلح در خاورمیانه؛ صلح امریکایی .

۳- قربانی و در معرض خطر تروریسم هستیم؛ (دشمنان ما دست به کشتار ما می‌زنند؛ تروریسم ما را تهدید می‌کند؛ باید از همکاری با دشمنان پرهیز کنیم؛ انفجارهای سنگین سفارت‌خانه‌های امریکا در کنیا و تانزانیا؛ مورد مرجح برای حمله [تروریستی] آشکارا دولت اسرائیل است؛ ایران در زمره کشورهای متعلق به محور شرارت قرار دارد.

در این مقایسه، هر چیزی که به طور عام، بد و نامطلوب تصور می‌شود، در توصیف منفی «دیگری» به کار می‌رود که به عنوان قطب ناحق معرفی می‌شود. از این‌رو، احتمال هم‌ذات‌پنداری با «دیگری»، غیرممکن است؛ چون غرب «آن‌ها» را، ایرانی‌ها را به طور اخص، و شرق اسلامی را به طور اعم، چنین توصیف می‌کند:

۱- تروریست، بنیادگرا و تهدید جهانی (تروریسم؛ عملیات تروریستی؛ کانون‌های تروریستی؛ بسط ترور؛ تروریست‌های اسلامی؛ بنیادگرایی اسلامی؛ اسلام‌گرایی؛ تهدید از طرف اسلام‌گراها؛ مراکز ترور اسلام‌گرایان؛ موج تهاجم مذهبی؛ ترور در خاورمیانه از سوی ملایان تندرو در تهران هدایت و پیوسته گسترده می‌شود؛ ایران در کنار دانش فنی تروریستی، پول‌هایی را نیز به مناطق فلسطینی تزریق می‌کند؛ ایران رهبری جهانی حمایت از تروریسم را بر عهده دارد؛ ایران، عنوان فعال‌ترین کشور حامی تروریسم را به خود اختصاص داد؛ بزرگ‌ترین خطر منطقه، اسلام‌گرایی دولتی است؛ بنیادگرایی اسلامی یک تهدید جهانی است؛ هنگامی که اسلام‌گرایان با یک نهضت وطن‌پرست محلی متحد شوند، تبدیل به نیروی سهمگین می‌شوند).

۲- دیکتاتور، مستبد و سرکوبگر (دیکتاتورها؛ زورمندان اسلام‌گرا؛ فقدان دموکراسی در جهان اسلام؛ سرکوب؛ ایرانیان سرکوب شده؛ اعدام‌های سبعانه در ایران؛ روحانیون سنت‌گرا دستگاهی از سرکوب را به وجود آوردند؛ روند نزولی نهضت‌های اسلام‌گرا ناشی از چیزی بیش از فقط سرکوب دولت‌هاست؛ در ایران نیز مثل عراق، عربستان سعودی و سوریه، سرکوب داخلی و ترور بین‌المللی دست در دست هم عمل می‌کنند؛ حسن ترابی بر رژیم سرکوبگر در سودان ریاست می‌کند).

۳- بی‌رحم، قاتل و انتقام‌جو (کشتار؛ شرارت؛ اعمال بی‌رحمانه؛ قتل عام؛ انتقام‌جویی و کینه‌توزی؛ مقابله به مثل؛ در ایران دستگاه دولتی به خدمت یک مکتب کشتار جمعی در آمده است؛ چراغ سبز برای قتل عام مسیحیان توسط مسلمانان؛ رفتار اسلام‌گرایان همراه با شرارت و

کشتار است؛ انقلابیون [مسلمان] با انجام اعمال بی‌رحمانه‌ای چون قتل عام جهانگردان، نهضت خود را بی‌اعتبار ساختند؛ بنیادگرایان هر دو شاخهٔ اسلام، از دیرباز همدیگر را به قتل رسانده‌اند؛ روحانیون بی‌رحم در ایران؛ قضیه لاکربی، انتقام سقوط هواپیمای ایرباس ایرانی است؛ در خاورمیانه سال ۱۹۹۱، آسمان سیاست از انتقام‌جویی‌ها و مقابله به مثل‌ها سیاه شده بود؛ مشارکت ایران در قتل چهار مخالف‌گرد در برلین).

۴- غیرمنطقی، افراطی، متعصب و تندرو (تندروهای مذهبی؛ تندروهای اسلام‌گرا؛ تعصب افراطی؛ ملایان تندرو در تهران؛ گروه‌های سنی مذهب و تندرو اسلام‌گرا؛ شورش علیه محمدرضا پهلوی در ایران؛ خشم و آشوب مردم یران؛ جمعیت سرشار از شور و اشتیاق و خشم؛ اغتشاش در جهان؛ نسل جدیدی از تندروهای مذهبی - سیاسی؛ همفکران تندرو؛ تندروهای اسلام‌گرا در حوزه شرقی پیرامون ایران؛ ازدحام تندروهای مذهبی؛ رواج تعصب افراطی در ایران؛ زیاده‌روی‌های تندروها؛ تعصب داشتن و افراط‌گرایی [در جهان اسلام]؛ بنیاد تندرو ۱۵ خرداد؛ متعصب‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده [نظام ایران]؛ روحانیت ایران زمانی مرزهای افراط‌گرایی را در می‌نوردید؛ نقش قیام خمینی برای بازگرداندن ایران به قرن هفتم).

۵. ضعیف، شکست خورده و متزلزل (فقر و سرخوردگی؛ ضعیف؛ خوار؛ خفیف؛ هزاره طرفداری از اسلام خمینی نتوانست تحقق یابد؛ فقر و سرخوردگی در ایران در حال گسترش است؛ ایران با تصویری نامتعارف و فقرزده وارد دنیای جدیدی شد؛ هیچ خلاصی از سوگواری مخصوص ایران که بی‌وقفه از افتخارات عظیم و شکست‌های مکرر خود صحبت می‌کند، وجود نداشته است؛ کشور منزوی و ضعیف لیبی؛ ایران در جنگ اگر ادعا نکنیم که شکست خورده بود، لااقل می‌توان گفت که ضعیف و خوار و خفیف‌گردیده بود؛ افول جمهوری اسلامی تشدید می‌شود؛ شواهد دال بر این واقعیت هستند که اسلام‌گرایی در حال نزول می‌باشد؛ دولت اسلامی در این که به الگویی برای دیگران تبدیل شود، شکست خورده است؛ جمهوری اسلامی در داخل شکست خوردن است؛ شرایط زندگی مردم عادی در ایران، به نحوی غیرقابل قیاس و خیم شد؛ حکومت روحانیتی که خمینی بنیان‌نهاد در انحلال خود می‌تواند به یک الگوی فرااسلامی تبدیل شود؛ کشتی امید در ایران به گل نشسته است).

با توجه به اهمیت ژئوپولیتیک شرق اسلامی، اسلام و جهان اسلام معمولاً توسط کارشناسان و غیرکارشناسان، در بافت بحران‌های سیاسی و غیره، مورد بحث و گفت‌وگو قرار

می‌گیرد که بازتاب دهنده رویکرد سودانگاران و منفعت‌طلبانه غرب نسبت به «دیگر شرقی» است.

علاوه بر این، از آن‌جایی که «اسلام» و همه ابعاد و جنبه‌های متنوع جهان اسلام به یک نوع ذات شرارت‌بار و شیطانی و نامعقول تقلیل می‌یابد، آن‌چه که هر کس می‌تواند از مباحث عمومی عمل‌گرایانه - سیاسی انتظار داشته باشد، معمولاً بی‌رحمانه‌ترین شکل «ما» در مقابل «آن‌ها» است.

هنگامی که روابط میان «خود» و «دیگری» توسط انگاره‌های متضاد شکل بگیرد، عده کمی منکر خواهند شد که این بازنمایی و ادراک طرف قدرتمندتر است که به «واقعیت» «خود» و «دیگری» شکل می‌دهد. همان‌طور که لیکاف و جانسون اشاره می‌کنند «مردم قدرتمند استعاره‌هایشان را تحمیل می‌کنند» و قدرت، روی هم رفته، «توانمندی یک فرد یا یک گروه در ایجاد تغییر در رفتار فرد یا گروه دیگر است که معمولاً این کار را به نفع خویش به اتمام می‌رساند» (Cioalu, 2001: 171).

با توجه به بازنمایی‌های «دیگران» و نیز آشکال‌بازنمایی تحریف شده، سعید اظهار می‌دارد که «همه بازنمایی‌ها، از آن‌جا که بازنمایی هستند، در وهله نخست، در زبان و سپس در فرهنگ، نهادها و محیط سیاسی بازنمایی‌کننده شکل می‌گیرند. علاوه بر این، در پشت سر برچسب‌ها و بازنمایی‌هایی که «اجتماعات تفسیری» به عنوان مثال، غربی‌ها برای توصیف شرقی‌ها مورد استفاده قرار می‌دهند، یک تاریخ کامل وجود دارد که هم زمان قدرت، می‌بخشد و از قدرت می‌اندازد.

از این جنبه شرق‌شناسانه، غرب به عنوان جامعه‌ای متمدن، قدرتمند، بالغ، عقلانی و باثبات تصور می‌شود و شرق هم در مقابل، تروریست، بنیادگرا و نامعقول و بی‌ثبات به تصویر کشیده می‌شود.

منابع

- احمد، اکبر. پست مدرنیسم و اسلام. ترجمه فرهاد فرهمندپور. تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۰.
- سعید، ادوارد. شرق‌شناسی. ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ

- سعید، ادوارد. *اسلام رسانه‌ها*. ترجمه اکبر افسری. تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۹.
- سلطانی، علی اصغر. قدرت، زبان، گفتمان. تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
- میلز، سارا. *گفتمان*. ترجمه فتاح محمدی. زنجان: نشر هزاره سوم، ۱۳۸۲.
- ون دایک، تئون ای. *مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی*. گروه مترجمان. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۸۲.
- هال، استوارت. «غرب و بقیه: گفتمان و قدرت»، در دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی. ترجمه حسین راغفر. تهران: انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۲.
- یتمن، آنا. *تجدید نظرهای فرامدرنی در سیاست*. ترجمه مریم وتر. تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۱.
- Akel Bassil, "Islam and the Western Media",
<http://islam.jeeran.com/bassil.html>. 30.02.83
- Calvert & Lewis (eds), 2002. *Television studies: the key concepts*. Routledge publications.
- Cioalu Esra, 2001. "the otherness of the orient", in Dirven, Frank & Ilie (eds), *language and Ideology*, Volume 2. Cata logging- in - Publication.
- Hall Stuart, 2003. "the Work of representation", in stuart hall (ed), *Representation: Cultural Representation and Sigifying Practices*. London: sage publication.
- Hall Stuart, 1991. "Signification, Representation, Ideology: Althuser and the Post Structuralist debates", in Robert K Averty & David Eason (eds), *Critical Perspectives on Media and Society*. London: the Guilford Press.
- Naficy Hamid, 1995. "Mediating the Others", in Yahya R Kamalipour, (ed), *the U.S.Media and the Middle East: Image & Perception*, (London: Green Wood press.
- Wodak and Meyer, 2001. *Methods of Critical Discourse Analysis*, (London: sage Publication.

